
بررسی تطوّر تاریخی ولایت تکوینی از حکیم ترمذی تا ابن عربی در متون منشور عرفانی

جعفر رحیمی^۱

◀ چکیده:

تعبیر نوظهور «ولایت تکوینی» ریشه در افکار عارفان نخستین داشته است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به آثار صوفیان نشان داده است که حکیم ترمذی اولین صوفیی بود که بدون وارد کردن افکار فلسفی مسأله ولایت را مطرح کرد. عارفان پس از وی، از جمله طوسی، کلاباذی، ابوطالب مکی، سلمی، قشیری و هجویری نیز به صورت اجمالی به این مسأله پرداختند، اما اندیشه ترمذی را دنبال نکردند. ولایت تکوینی در اندیشه آنان به معنای تصرف‌های تکوینی غیرعادی اولیای الهی بوده است. نجم‌الدین کبری تا حدی به اندیشه ترمذی نزدیک شد و از رابطه ولی با اسمای الهی سخن گفت. ابن عربی ضمن پذیرش اندیشه ترمذی به سؤال‌های وی پاسخ گفته و با تلفیق برخی از مبانی فلسفه مشاء انسجامی بیش از پیش به موضوع ولایت داد؛ بنابراین اندیشه ولایت تکوینی از ترمذی تا ابن عربی همراه با تطوّر تاریخی بوده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** ولایت تکوینی، ولایت باطنی، اولیای الهی، حکیم ترمذی، ابن عربی.

۱. پژوهشگر پژوهشگاه قرآن و حدیث قم، دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب قم/

مقدمه

«ولایت تکوینی» تعبیری نوظهور است. این تعبیر در متن قرآن و احادیث و در کلام عالمان قرون نخستین استعمال نشده است. برخلاف آنچه در بدو نظر به ذهن متبادر می‌شود ولایت تکوینی تنها به معنای تصرف تکوینی نیست، بلکه معنای عمیق‌تری نیز دارد که در طی این پژوهش به آن پرداخته می‌شود. روشن است که تصرف‌های غیرعادی اولیای الهی در حقیقت نتیجه ولایت و شاهی بر ولایت آنان بوده است؛ به همین سبب بیشتر عارفان، تصرف‌های تکوینی را دلیل بر ولایت دانسته و از تصرف تکوینی بر وجود ولایت استدلال کرده‌اند و به اصطلاح، برهان «آئی» بر ولایت اقامه کرده‌اند.

سؤالی که ذهن پژوهشگر را به خود مشغول می‌کند این است: آیا معنایی که از ترکیب نوظهور «ولایت تکوینی» اراده می‌شود در اندیشه عالمان نخستین نیز مطرح بوده و واژه‌ای نو با معنایی کهن است یا این که لفظ و معنا هر دو نوظهورند؟ برای پاسخ به این پرسش، لازم است به نخستین آثاری که در آنها به مسأله ولایت پرداخته شده است مراجعه شود. به نظر می‌رسد اندیشه ولایت تکوینی در معنای خاص آن - که عبارت است از مظهر بودن اولیای الهی برای اسماء حق تعالی - تنها از جانب صوفیه مطرح شده است. به همین سبب برای پژوهش در مسأله ولایت تکوینی لازم است این اندیشه را در آثار صوفیان نخستین جست‌وجو کنیم. در سیر بحث روشن خواهد شد که نخستین کسانی که در این مسأله سخن گفته‌اند در فضای فکری اهل سنت بودند؛ بنابراین، برای ریشه‌یابی این اندیشه از پژوهش در آثار آنان گریزی نیست. بدیهی است که شمول این پژوهش تنها به رشته عرفان نظری مربوط بوده و از پرداختن به سایر مبانی و اندیشه‌ها اجتناب شده است. در پژوهش‌های بعدی ورود این اندیشه در بین عالمان امامیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سپس

با استفاده از نتایج گرفته شده در این پژوهش‌ها در پژوهشی جداگانه و با مراجعه به آیات و روایات معتبر به نقد این اندیشه‌ها پرداخته خواهد شد.

دوره‌ای که این مقاله به آن پرداخته است از قرن سوم تا قرن هفتم را شامل می‌شود. سبب گزینش این دوره این است که حکیم ترمذی - که در قرن سوم می‌زیسته - اولین عارفی است که به مسأله ولایت و اولیاء پرداخته و آثاری در این زمینه از خود به جای گذاشته است و در نهایت ابن‌عربی به عنوان نقطه عطف در تاریخ تصوف، این اندیشه را انسجام بخشیده است. با اینکه اندیشه ابن‌عربی توسط صوفیان سنی و شیعی مذهب دنبال شده است، اما به جهت برخی اختلاف‌های مصداقی که مابین دو مذهب تشیع و تسنن در مسأله ولایت تکوینی وجود دارد لازم است این مسأله در اندیشه عارفان شیعی پس از ابن‌عربی در پژوهشی جداگانه بررسی شود.

ترکیب ولایت تکوینی در عصر معاصر و در فضای فکری عالمان شیعی مطرح شده است. برخی از عالمان شیعی که گرایش عرفانی دارند، با پیوند مبانی مختلف عرفانی، فلسفی، قرآنی و حدیثی ولایت تکوینی را تبیین کرده‌اند. در این اندیشه، امام علیه‌السلام به عنوان انسان کامل، مظهر تام اسمای الهی است. امامان که صاحب ولایت تکوینی‌اند، در مجرای جمیع انواع فیضی که از جانب خداوند به هستی می‌رسد قرار دارند و به طور کلی همه افعال آنان فعل خداست. (امام شناسی، ۴۶/۵، ۴۷، ۵۷)

به عبارت دیگر، امام مصداق کامل صاحبان ولایت تکوینی، مظهر تام اسمای الهی است؛ به همین سبب نسبت به جهان هستی تصرف تکوینی دارد. خلق و ابقای عالم هستی توسط امام در ذیل تصرف‌های تکوینی مطرح می‌شود. به این صورت که ولایت تکوینی در نظر کلی شامل دو تصرف ایجاد و ابقاء است. ایجاد به این معنا که زمام عالم حدوداً و ایجاداً به دست امامان است و آنها واسطه تکوین به اذن خدا

هستند. (المظاهر الالهيه فى الولاية التكوينية، ص ۲۵۹) ابقاء هم به جهت این که معلول همچنان که در وجودش نیازمند علت است در بقایش نیز نیازمند علت موجد است. (همان، ص ۲۶۶)

نظام به ظاهر منسجمی را که عالمان معاصر در اندیشه ولایت تکوینی بنیان نهاده‌اند، حاصل ورود مبانی فلسفی مشاء در عرفان ابن عربی و سپس تأثیرگذاری کم‌نظیر اندیشه وی در عارفان شیعی است. در حکمت متعالیه، عرفان ابن عربی با فلسفه صدرایی تلفیق شده است. این مسأله زمانی بغرنج‌تر شده که آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تأیید این مبانی به کار گرفته شده است. به هر روی آمیختن مبانی گوناگون، درک معنای ولایت تکوینی را با مشکل مواجه کرده است، به گونه‌ای که اندیشمندان معاصر ضمن باور به قاعده علیت از سیر صعودی انسان سخن می‌گویند. سیر صعودی و سفر معنوی سالک از خلق به سوی حق و فنای ذات وی؛ سفر سالک از حق با حق به سوی حق که همان سیر در حقیقت صفات الهی است؛ سفر از حق به سوی خلق با حق که حاصلش مقام فناء در توحید افعالی است و سرانجام سفر از خلق به سوی خلق با حق. (مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاية، ص ۱۶۶ و ۱۶۷) به عبارت دیگر، برخلاف آنچه که از قاعده علیت فهمیده می‌شود - و طبق آن تنها سیر نزولی ممکن است - آنان ضمن پذیرش این قاعده، سیر صعودی و اسفار چهارگانه را نیز مطرح کرده‌اند.

آنچه در این مقاله مورد پژوهش قرار گرفته، ریشه‌یابی اندیشه ولایت تکوینی در قرون نخستین است. به نظر می‌رسد عالمان اهل سنت اولین کسانی بودند که از ولایت به معنای مظهریت اسمای الهی سخن گفته‌اند. به عبارت دیگر، ریشه این تفکر را باید در نزد عارفان سنی مذهب جستجو کرد. البته مقصود این نیست که آنان به ولایت تکوینی امامان شیعی قائل بوده‌اند؛ بلکه مقصود این است که مبانی این اندیشه توسط صوفیه اهل سنت بنیان نهاده شده است. سپس برخی از عالمان

صوفی مسلک شیعی آن مبانی را اخذ کرده و در فضای فکری شیعه برای امامان علیهم السلام مطرح کرده‌اند.

سیر تاریخی ولایت تکوینی

برای دست‌یابی به تطور تاریخی معنای ولایت تکوینی، معنای آن در ذیل واژه ولایت بررسی خواهد شد. در این راستا روشن خواهد شد که آن چه اکنون با عنوان ولایت تکوینی در اندیشه عرفانی مطرح می‌شود در حقیقت همان ولایت باطنی است که از ابتدای ورود بحث ولایت به مباحث عرفانی مطرح بوده است. تصوف و ولایت در هم تنیده شده و ولایت به مثابه لبّ تصوف اسلامی است. بدون ولایت، تصوفی حاصل نمی‌شود؛ زیرا ولایت اصل تصوف و منبع آن و توشه‌ای است که تصوف با آن حیات می‌یابد. (ولاه و اولیاء، ص ۷۳) هجویری نیز اساس تصوف را ولایت معرفی کرده، می‌نویسد: «و صوفی نامی است مر کاملان ولایت را، و محققان اولیا را بدین نام خوانده‌اند الصفاء ولایه لها آیه و روایه، و التصوف حکایه للصفا بلا شکایه، پس صفا معنی متلالی است و ظاهر و تصوف حکایت از آن معنی دارد.» (کشف المحجوب، ص ۱۹)

کهن‌ترین اثر موجود که به تفصیل نظریه ولایت و اوصاف صاحبان ولایت را مطرح کرده و از سیر و سلوک آنان سخن رانده، کتاب ختم الاولیاء اثر عارف نامدار، حکیم ترمذی است. حجم آثار حکیم ترمذی پس از عبدالرحمن سلمی - که یک قرن پس از ترمذی می‌زیسته - در رتبه دوم قرار دارد. (مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۲۱) هر چند در مذاهب صوفیه از فرقه‌ای با نام «حکیمیه» نام برده می‌شود، اما تأثیر ترمذی بیشتر از طریق آثارش بوده است. با این حال، اقبال چندانی نسبت به وی در قرن‌های چهارم و پنجم دیده نمی‌شود تا اینکه شیخ اکبر محی‌الدین عربی با ارائه بحث تفصیلی در مسأله ولایت و پاسخ دادن به سؤال‌های حکیم ترمذی، جایگاه او را بر همگان نمایان کرده است.

ترمذی نخستین و تا روزگار ابن عربی تنها عارفی است که نوشته‌های وی ترکیبی از تجارب عرفانی، کیهان‌شناسی، مردم‌شناسی، و الهیات اسلامی ارائه می‌کند. (همان، ص ۲۷) کتاب *ختم‌الاولیاء* توصیف عالی‌ترین جانشین رسول‌الله (ص) است. همان‌گونه که از کتاب *بدوالشأن* وی هویدا است، ترمذی خود را همان شخصیت عالی جانشین رسول‌الله (ص) می‌داند. او نماینده‌ای ناب برای اندیشه باطنی نظام‌مند حکمت اسلامی، بدون دخالت مبانی فلسفی ارسطویی - نوافلاطونی است. وی مبانی اندیشه‌اش را بر اساس آیه‌های قرآنی، سنت رسول‌الله (ص) و تجارب عرفانی‌اش بنیان نهاده است.

ترمذی هدف خود از تألیف کتاب *ختم‌الاولیاء* را روشن کردن شأن ولایت و اولیاء و تعریف منازل آنان بیان می‌کند. (ختم‌الاولیاء، ص ۱۱۶) وی علاوه بر تبیین ولایت بر منکران آن نیز که عبارت بودند از متکلمان معتزلی، فقهاء و فیلسوفان خرده گرفته، آنان را صاحبان علم ظاهری نامیده است و متهم می‌کند که از راه مقایسه در ولایت سخن می‌گویند. (همان، ص ۱۱۵)

آگاهی ترمذی از اینکه او صاحب ولایت و چه بسا خاتم‌الاولیاء است در زندگی‌نامه خود نوشت وی - کتاب *بدوالشأن* - به روشنی هویدا است. در حقیقت آغاز ولایت ترمذی را می‌توان سرآغازی برای ورود نظام‌مند اندیشه ولایت در عرفان دانست. برای وی از طریق رؤیا و گاه مکاشفه روشن می‌شود که او در جایگاهی رفیع قرار گرفته است که از یک سو متصل به رسول‌الله (ص) و از سوی واسطه بین پیامبر (ص) و امت ایشان است. (همان، ص ۱۷) تکرار ملاقات‌های وی با رسول‌الله، رابطه وی با ایشان را هر چه بیشتر به رخ رقیبانش می‌کشد. (همان، ص ۲۷) این رابطه اگرچه در رؤیا صورت گرفته، اما برای کسانی که حجیت رؤیا را باور دارند اثر حجیت‌بخشی برای ترمذی به دنبال داشته است. او برای حجیت ولایت خویش، تحدیث یا سخن گفتنش با خداوند را نیز بیان کرده است. (همان، ص ۱۷) همسر

ترمذی در رؤیاهای متعدد مشاهده می‌کند که منادیان غیب، ترمذی را به مقامات بلند روحی بشارت می‌دهند. ترمذی رؤیاهای همسرش را در کتاب *بدو الشان* نگاشته است. از این رؤیاها تأیید وی از سوی ملکوت هویدا است. (همان، ص ۲۰) همچنین فرشته‌ای دیگر او را به مقام عبادالله و صدیقین و موقنین بشارت می‌دهد. (همان، ص ۲۲)

ترمذی علاوه بر ادعای ولایت، برای مبارزه با سایر مدعیان ولایت، ۱۵۷ سؤال را در این موضوع مطرح کرده است. او در این سؤال‌ها به دقایق و ظرایف سخنان پیامبر (ص) پرداخته، در حقیقت ولایت خویش را بر همگان نمایان کرده است. او نشان داده که پیچ و خم‌های مسیر ولایت را پیموده و بر اسرار آن آگاهی پیدا کرده است.

ترمذی تعریفی از ولایت ارائه نداده است، اما از سخنان وی در مورد اولیاء می‌توان نتیجه گرفت که او ولایت را اکتسابی و در سیر صعودی انسان می‌داند. برای دستیابی به مقام ولایت لازم است که سالک مراحل و منازل فراوانی را طی کند. سیر سالک در اسم‌های خداوند است. برای هر اسمی از اسماء الهی، مُلکی است و هر مُلکی سلطانی دارد و خداوند برای خواصش در هر مُلکی هدایایی قرار داده است. (همان، ص ۳۳۴) چه بسا جایگاه ولیّی تنها در ملک اوّل باشد و تنها از آن اسم بهره‌برد و ولیّی دیگر به ملک دوّم و سوّم برسد. سالک در هر مُلکی که جلوتر برود، اسمی از اسماء برایش اعطا خواهد شد. اگر سالک، همه ممالک را طی کند و به مُلک وحدانیت فردانیت برسد او همه بهره‌ها را از اسمای الهی برده، به مقام سید اولیاء رسیده است و خداوند وی را خاتم اولیای خویش قرار داده است. زمانی که سالک سیر در اسم‌های الهی را به پایان رساند، وارد باطن شده، صفات از او منقطع می‌گردند. (همان، ص ۳۳۵) در وصف هو الظاهر و الباطن، منظور ظهور خداوند برای خواص اولیایش است و این ظهور همان ظهور اسمای ایشان در قلب سالک است.

پس زمانی که همه صفات تمام شدند سالک به باطنی می‌رسد که دیگر قابل درک نیست.

در اندیشه ترمذی اولیای الهی بر دو صنف‌اند؛ ولیّ حق الله و ولیّ الله. (همان، ص ۱۱۷) آنکه ولیّ حق الله است در مرتبه‌ای از مراتب سلوک باقی می‌ماند؛ زیرا اعمال او از هوای نفس و ستایش مردم و ترس سقوط از مرتبه‌اش ترکیب یافته است؛ بنابراین، عملش خالی از تزیین و ریا نیست. او نباید عملی را بدون اذن انجام دهد. مقصود از اذن الهی، انوار ملکوتی است که سالک و عملش را حراست می‌کند و هر گاه چیزی از خواسته‌های نفسانی بخواهد عمل او را خراب کند شعاعی از آن نور در قلبش می‌تابد و خواسته نفسش را باطل می‌کند؛ بنابراین، به حرکتش ادامه می‌دهد بدون اینکه به احدی توجه داشته باشد و سپس به محل ثباتش، پاک برمی‌گردد. (همان، ص ۳۲۷-۳۳۱)

اگر ولیّ حق الله از حد خویش تجاوز نکرد و بدون اذن الهی عملی از وی صادر نشد، به منازل بعدی صعود می‌کند و در طی ده مرحله ذیل به نهایت صفات و اسماء می‌رسد:

۱. اگر در محل قربت از حدّ خویش تجاوز نکرد خدا او را به مُلک جبروت منتقل می‌کند تا با سلطان جبروت، نفس سالک را با منع و جبر مقاوم سازد و نفس او ذلت و خشوع یابد؛
۲. انتقال به ملک سلطان برای تهذیب، در این مرحله غرور و عزتی که در نفسش بود از بین می‌رود که همان اصل شهوت‌ها باشد؛
۳. انتقال به ملک جلال برای تأدیب؛
۴. انتقال به ملک جمال برای نقی شدن؛
۵. انتقال به ملک عظمت برای تطهیر؛
۶. انتقال به ملک هیبت برای تزکیه؛

۷. انتقال به ملک رحمت برای توسّع؛

۸. انتقال به ملک بهاء برای تربیت؛

۹. انتقال به ملک بهجت برای طیب شدن؛

۱۰. انتقال به ملک فردانیت برای فرد شدن (همان، ص ۳۳۳-۳۳۴)

از نشانه‌های باطنی ولی‌الله تحدیث است. خداوند با وی به صورت مستقیم سخن می‌گوید و مطالبی از جانب حضرت حق به قلب ولی‌الله می‌رسد: «کان فی الامم قوم یتکلمون من غیر ان یكونوا انبیاء، فان یک فی امتی فعمر منهم» (همان، ص ۳۵۶) آرامش قلب ولی‌الله نشانگر خدایی بودن حدیث است. (همان، ص ۳۵۱) آنچه که خداوند بر ولیّش تحدیث می‌کند برای همگان حجت است و حق مخالفت با آن را ندارند. محدثون هم منازلی دارند؛ برای محدثون از ثلث نبوت تا بیش از نصف آن اعطا می‌شود و کسی که ختم ولایت دارد بهره‌اش از نبوت بیش از همگان است. (همان، ص ۳۴۷) ابن عباس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» (حج / ۵۲) را به صورت من رسولٍ وَلَا نَبِيٍّ و لا محدثٍ قرائت کرده است؛ بنابر قرائت وی رسالت، نبوت و تحدیث در ردیف هم آورده شده‌اند و محدثین هم‌ردیف پیامبران و رسولان قرار گرفته‌اند. ولی‌الله از مقام عصمت برخوردار است و اگر شیطان در حدیثی که به محدث می‌رسد دخالت کند خداوند ولیّش را محافظت کرده، آنچه از جانب شیطان وارد قلب او شده را نسخ می‌کند.

ترمذی نشانه‌های ظاهری ولی‌الله چنین بیان کرده است:

۱. پیامبر (ص) فرمود: «الَّذِينَ إِذَا رَأَهُمُ النَّاسُ ذَكَرُوا اللَّهَ»؛

۲. آنان حق سلطنت دارند و هیچ کس را یارای مقاومت در برابر آنان نیست؛

۳. صاحب فراست هستند؛

۴. به آنان الهام می‌شود؛

۵. هر کس آنان را آزار دهد به سوء عاقبت دچار گردد؛

۶. همه مردم آنان را می‌ستایند مگر حسودان؛

۷. استجاب دعا و ظهور آیاتی مانند: طی الارض، راه رفتن بر روی آب، سخن گفتن با خضر. (ختم الاولیاء، ص ۳۶۱-۳۶۲)

از مجموع سخنان مذکور می‌توان نتیجه گرفت؛ آنچه که در اندیشه ترمذی از آن با عنوان ولایت تکوینی می‌توان نام برد، عبارت است از: سلوک سالک در اسمای الهی و بهره‌مندی وی از آن‌ها. سالک در اثر سلوکش به توانایی‌های روحی و قدرت نفوذ در عالم تکوین دست می‌یابد. از اوصاف باطنی صاحبان ولایت تحدیث و عصمت وی از خطاست. از اوصاف ظاهری آنان می‌توان به مستجاب‌الدعوه بودن، طی الارض و راه رفتن بر روی آب اشاره کرد.

ابو نصر عبدالله بن علی السراج طوسی (م. ۳۷۸ ق.). از بزرگان صوفیه و صاحب تألیف است. او در کتاب *اللمع دفاع قابل توجهی از روش صوفیه و صوفیان طراز اولی همچون بسطامی کرده است*. در توصیف صوفیه می‌نویسد: «هم امناء الله جل و عز فی ارضه و خزنة اسراره و علمه و صفوته من خلقه فهم عباده المخلصون و اولیاءه المتقون و احباءه الصادقون» (اللمع، ص ۳) وی نیز از تقرب بندگان به خدا صحبت کرده است، منظور او از قرب الهی، توجه قلبی صوفی به حق تعالی است که مقتضی محبت و خوف الهی است. او در کتابش بابی را به فهم حروف و اسماء اختصاص داده و منظور از اسم اعظم را اسم الله می‌داند. (همان، ص ۸۹)؛ اما در مورد چگونگی رابطه انسان با اسمای الهی سخن نگفته است.

طوسی مسأله ولایت و اولیاء قبول داشته، اما به صورت تفصیلی وارد آن نشده است. به طور اجمال در اندیشه وی، آنچه که مربوط به ولایت تکوینی است، شامل بحث قرب الهی، تحدیث، (همان، ص ۶) و جاری شدن امور خارق‌العاده به دست اولیاء است. وی معارف اولیاء را در امتداد معارف قرآنی و نبوی دانسته و معتقد

است که بخشی از معارف دین از جانب اولیاء الله به مردم می‌رسد. او برای اثبات کرامات اولیاء به ذکر شواهدی نیز پرداخته است. (همان، ص ۳۱۵-۳۱۷) از نظر وی تفضیل ولیّ بر نبیّ و ولایت بر نبوت، اشتباه است و اولیاء تنها حظی از مقام نبوت دارند. (همان، ص ۴۲۲) گفته‌های طوسی در ولایت بسیار کم و مجمل است و به روشنی معلوم نیست که وی مذهب ترمذی و سیر سالک در اسمای الهی را پذیرفته باشد. به احتمال قوی سکوت او در این باب حاکی از عدم باور وی به مسلک ولایت و ختم اولیای ترمذی باشد.

کلاباذی (م. ۳۸۰ ق.) از جمله صوفیانی است که به نظر می‌رسد مبانی ترمذی در ولایت را نپذیرفته و تفسیری متفاوت از برخی مفاهیم کلیدی که در مسأله ولایت دارای اهمیت هستند ارائه کرده است.

مهم‌ترین تفاوت کلاباذی با ترمذی در اسمای الهی و امکان سیر و سلوک انسان در آن‌ها است. از نظر او خدا موصوف است به هر آنچه خودش وصف کرده و مسمیّ به هر اسمی است که خودش گفته و از ازل با صفات و اسمائش بوده است. نه ذاتش به سایر ذات‌ها شباهتی دارد نه صفاتش به سایر صفات (التّعرف لمذهب أهل التصوف، ص ۳۳) کلاباذی تجلی ذات الهی را به معنای مکاشفه قلب صوفی می‌داند و اینکه برخی گفته‌اند خدا را در طواف دیدم را به همین معنا گرفته است. تجلی صفات الهی به معنای تجلی قدرت خدا بر انسان است به گونه‌ای که انسان غیر از خدا نه به کسی امید داشته باشد و نه از کسی بترسد. تجلی حکم خدا، همان ثواب و عقاب الهی است که در آخرت تحقق خواهد یافت. (همان، ص ۱۲۲)

تفسیر او از قرب الهی، سیر و سلوک یا سیر در اسمای الهی نیست، بلکه او قرب را به معنای اطاعت کردن از اوامر خدا دانسته و معتقد است مقربان کسانی هستند که خودشان را فاعل حقیقی نبینند همچنان‌که خداوند فرموده: «و ما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی» و «فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم» (همان، ص ۱۰۷) او از این درجه با

عبارت «وصل» نیز تعبیر آورده است یعنی انسان حالتی را پیدا می‌کند که از خود فانی شده، غیر خدا هیچ نمی‌بیند، در این حالت خدا در انسان تصرف کرده، فاعلیت انسان را از وی می‌گیرد. (همان، ص ۱۲۱)

تفسیر وی از فنای انسان نیز متفاوت است. از نظر او فانی شدن انسان به این معناست که انسان همه اشیاء را شیء واحد می‌بیند و به نوعی دچار سرمستی می‌شود. در این حال، خداوند عالم به بقاء و فناء اوست و خدا او را از هر مذمومی حفظ می‌کند. (همان، ص ۱۲۸)

اگر ولایت تکوینی به معنای تصرف تکوینی اولیای الهی در عالم هستی باشد، کلاباذی موافق این معناست. او می‌نویسد: تحقق معجزه در زمان پیامبر (ص) اثبات شده است پس در زمان پس از ایشان نیز معجزه امکان دارد؛ برای نمونه، پس از پیامبر (ص) معجزه‌هایی از عمر بن خطاب دیده شده است. پس اگر ولی خدا کرامتی از او صادر شود و کرامت وی همراه با ادعای نبوت و یا ادعای کذب نباشد اشکالی در تحققش نیست. (همان، ص ۷۲) او در کتابش بابتی را به کرامات اولیاء اختصاص داده و در صدد اثبات کراماتی مانند: راه رفتن بر روی آب، سخن گفتن با وحوش، طی الارض و کارهای خارق‌العاده دیگر بر آمده است. (همان، ص ۷۴) علاوه بر کرامت، علوم مکاشفه‌ای را مختص اولیای الهی می‌داند. (همان، ص ۸۷)

تفسیر وی از تجلی و قرب الهی با تفسیر ترمذی متفاوت است. همچنان‌که ولایت تکوینی به معنای سیر انسان در اسمای الهی را نیز مطرح نکرده است؛ بنابراین، ولایت تکوینی در اندیشه وی معنایی متفاوت با اندیشه ترمذی دارد.

ابوطالب مکی (م. ۳۸۶ ق.) نویسنده کتاب *قوت القلوب* از زاهدان و صوفیان بزرگ بوده است. با این‌که کتاب او از منابع مهم صوفیه محسوب می‌شود، اما اندیشه منسجمی در ولایت ندارد. از کتاب وی مطلبی که بتوان آن را شرح یا سخنی نو در

مسأله ولایت دانست قابل استفاده نیست. حتی اینکه او آیا موافق مذهب ولایی ترمذی بوده یا نه، قابل دست‌یابی نیست.

ایشان مطالب مجملی را در اسمای الهی مطرح کرده است. او گفته: عارفان از خدا مسئلت می‌کنند که صفات بر آنان متجلی شود و از مشاهده معانی ذات الهی بهره داشته باشند. (قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التوحید: ۱/ ۳۶۶) و همو گفته است: با شناخت معانی اسماء و صفات و شهود آنها ظن و وسواس از بین می‌رود و یقین به معرفت با مشاهده اسماء و صفات حاصل می‌شود و این مقام موقنین است. خداوند هم با صفاتش و هم به هر آنچه که غیر از صفاتش است، تجلی می‌کند «أنها صفات لله تعالی يتجلی بها و بما شاء من غیرها بلا حد ولا عدد یظهر» (همان، ص ۲۶۷) در نظر وی، سینه مؤمن اولش صمدیت و آخرش روحانیت و وسطش ربوبیت است پس مؤمن صمدی، روحانی و ربانی است و قلب مؤمن اولش قدرت و آخرش نیکویی است و وسطش لطف است؛ پس آن مشکاتی است که در آن مصباح است که به واسطه آن زجاج دیده می‌شود که مانند کوکب درّی است که با آن نعمت‌ها مشاهده می‌شوند. سینه، کرسی و قلب، عرش است که خداوند در آن قرار دارد. (همان، ص ۴۰۷)

سُلمی (م. ۴۱۲ ق.). از دیگر بزرگان صوفیه است او نیز قائل به ولایت و وجود اولیاء الله در همه دوران و زمان‌هاست. نظر او در مورد تعداد اولیا با سایر صوفیه متفاوت است. وی می‌گوید: در هر زمان، از اولیای الهی، چهل نفر بر خلق ابراهیم‌اند و هفت نفر بر خلق موسی و سه نفر بر خلق عیسی و یک نفر بر خلق محمد (ص) و هرگاه یکی از آنان از دنیا برود از مرتبه پایین‌تر یکی جایگزین او می‌شود.

اگر ولایت تکوینی به معنای تصرف تکوینی در نظر گرفته شود، سُلمی اولیای الهی را صاحب ولایت تکوینی دانسته است. او بسم الله عارف را به منزله «کن» الهی می‌داند و در حقیقت بسم الله عارف همان کار «کن» را انجام می‌دهد. (التفسیر: ۲۶۱/۱)

وی در ذکر مشایخ صوفیه برخی از آنان را صاحب کرامت معرفی کرده است. (همان، ص ۴۱۷)

از نظر او نیز انسان توانایی بهره‌مندی از اسمای الهی را دارد. طبق نظر وی هر کس اسمی از اسماء الهی را صدا بزند بهره‌ای از آن خواهد برد مگر اسم الله که مخصوص خداوند و فردانیت اوست. از دیدگاه وی درک حقیقت ذات الهی و حتی اسماء الهی ممکن نیست. (همان، ص ۳۵) خداوند تنها یکی از اسم‌های مخزون خویش را به حضرت آدم علیه‌السلام تعلیم کرد و او با آن اسم به همه اسمای علم پیدا کرد. (همان، ص ۵۶)

در مجموع، تصویر وی از اولیاء متفاوت با گفته‌های ترمذی است در اندیشه وی اولیاء الله انسان‌های مؤمن، تابع پیامبر، وفادار به عهد، صاحبان حقیقت توحید، محدث، صاحب فراست و آداب نیکو هستند. (طبقات الصوفیة، ص ۳) همه کرامت‌هایی که مؤمنین دارند مثل ایمان و طاعات و ولایت و عصمت و هر نعمتی که تداوم داشته باشد همگی از اسم رحمان الهی صادر می‌شوند. (همان، ص ۳۲) خداوند به واسطه آنان باران را می‌باراند و بلاء را دفع می‌کند و خلاق را روزی می‌دهد. (التفسیر: ۱/ ۱۷۳) معنایی که وی از ولایت کرده به اندیشه ترمذی نزدیک است، اما او از سلوک در اسمای الهی و یا فناء در آن‌ها و ختم ولایت سخنی نگفته است. سُلَمی در طبقات الصوفیة از حکیم ترمذی در طبقه دوم صوفیه نام می‌برد، اما اشاره‌ای به مذهب ولایی او ندارد. (طبقات الصوفیة، ص ۲۱۷) و در ترجمه جعفر بن محمد بن نصیر نقل می‌کند که او ترمذی را از صوفیه نمی‌دانسته است. (همان، ص ۴۳۴)

قُشیری (م. ۴۶۵ ق.)، از دیگر بزرگان صوفیه است. به نظر می‌رسد او ولایت تکوینی را نه به معنای ولایت تصرف در تکوین و نه به معنای فنای اولیاء در اسمای الهی و مظهریت اسماء نپذیرفته است. ظهور کرامت مانند: ایجاد غذا بدون سبب

ظاهر یا ایجاد آب هنگام عطش، طی الارض، خلاصی از دست دشمن و کارهای خارق‌العاده از این قبیل را به دست اولیای الهی جایز می‌داند، اما نه به معنای قدرت تصرف آنان در تکوین، بلکه به معنای استجابت دعای آنان دانسته است. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۵۲) برای اثبات کرامت به روایتی استناد می‌کند که عمر بن خطاب از مسافت دور با ساریه سخن گفته است. در حقیقت، او این گونه افعال خارق‌العاده را فعل الهی می‌داند که به دعای اولیای الهی تحقق می‌یابند. (همان، ص ۴۵۲)

قشیری دو معنا برای ولیّ ذکر کرده است:

۱. کسی که خداوند امور او را متولی شده است و او را حتی یک لحظه به حال خودش رها نمی‌کند؛

۲. عابدی که با عصیان کردن خللی به توالی عبادت نمی‌رساند.

و جمع هر دو معنا را در ولیّ جایز دانسته است. (همان، ص ۳۳۱) با این که او تصریح می‌کند که کسی نمی‌تواند در صفات الهی با خدا اشتراک داشته باشد (المعراج، ص ۲۲۵) و نهایت صعود اولیاء را بدایت پیامبران می‌داند (ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۳۳)، اما در وصف معراج بایزید بسطامی می‌نویسد: بایزید پس از سیر آسمان‌های هفت‌گانه به قدری به خدا نزدیک شد که به تعبیر خودش مانند روحی در کالبد تن قرار گرفت (المعراج، ص ۲۵۷) و از خدا طلب کرد که او را به مرتبه وحدانیت برساند و هرگاه مردم بایزید را دیدند، بگویند که خدا را دیده‌ایم. خداوند به ندای وی پاسخ داد و دعای وی را اجابت کرد. (همان، ص ۲۶۲) خداوند به بایزید می‌فرماید: غیر از تو همه خلق من هستند و او پاسخ می‌دهد: پس من تو هستم و تو من هستی. (همان، ص ۲۶۴) و در حقیقت صفات بسطامی به صفات ربوبی بدل می‌شود. (همان، ص ۲۶۹) روشن است که این سخنان با مبانی وی سازگار نیست.

پس از قشیری شاگردش هُجویری (م بین ۴۸۱ تا ۵۰۰ ق.) توجه کامل به شخص حکیم ترمذی کرده، دلش را شکار وی دانسته است. از استادش نقل می‌کند که: محمد در یتیم است که اندر همه عالم هِمال ندارد. «کشف المحجوب، ص ۶۸) با این وجود، هجویری هم در بحث ولایت سخن به اجمال گفته و از سیر و سلوکی که ترمذی مفصل بیان کرده بود، سخنی نگفته است.

به نظر می‌رسد او نیز ولایت تکوینی را همان تصرف‌های تکوینی اولیای الهی می‌داند، اما بر خلاف ترمذی از سیر در اسمای الهی سخنی نگفته است. او می‌نویسد: «اساس طریقتِ تصوف بر ولایت است. خداوند برخی را ولایت می‌دهد که اطاعت حق تعالی کنند و آنان را در حفظ و عصمت نگه می‌دارد. همچنان که اشکالی ندارد که کسی را ولایتی بالاتر دهد که اراده نافذ داشته باشد دعایش مستجاب و انفاسش مقبول باشد و معروف است اندر خلافت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه رود نیل از حرکت باز ماند. عمر رضی الله عنه بر کاغذ پاره‌ای نوشت که: "ای آب، اگر به خود استاده‌ای، روا نباشد اگر به فرمان خدای عزّ و جلّ استاده‌ای، عمر می‌گوید: برو"» (همان، ص ۱۰۰) از نظر وی اشکالی در اثبات کرامت برای اولیاء نیست. (همان، ص ۱۰۳) طی الارض برای ولی اشکالی ندارد و آن به واسطه آیه اُسری ثابت است. (همان، ص ۱۰۲) او می‌نویسد: «اندر میان اهل طریقت این قصه معروف است که: مر اوتاد را باید تا هر شب به گرد جمله عالم برآیند و اگر هیچ جا باشد که چشم ایشان بر نیفتاده بود و خللی آن‌جا پدیدار آید، آنگاه به قطب باز گردند؛ تا وی همت برگمارد، آن خلل از عالم به برکات وی، خداوند تعالی زایل گرداند.» (همان، ص ۱۰۷)

او هم در مسأله تعداد اولیاء با دیگر صوفیه هم داستان نیست. در نظر او اولیاء ۴۰۰۰ نفر هستند، ۳۰۰ نفر آنان که اختیار نام دارند، اهل حل و عقدند. ۴۰ نفر ابدال،

هفت نفر ابرار، چهار نفر اوتاد، سه نفر نقیب و یک نفر که قطب و غوث است. (همان، ص ۱۰۱)

عصمت از گناه شرط ولی بودن نیست، اما آنان محفوظ به حفظ الهی اند؛ با این حال اگر ولیّ مرتکب کبیره شود ولایتش زایل نمی‌شود؛ زیرا ایمان که بالاتر از ولایت است با کبیره از بین نمی‌رود. (همان، ص ۱۰۶)

نجم الدین کبری (م. ۶۱۰ یا ۶۱۸ ق.) مؤسس سلسله کبرویه است. او بر خلاف سایر صوفیه که کرامت را دلیل ولایت می‌دانند، ولایت را مفسّر کرامت دانسته است. ولایت دائماً پنهان بوده و ولیّ از جانب مولایش محفوظ است. عصمتی که او برای اولیاء مطرح کرده با عصمت انبیاء متفاوت است. از علامت اولیاء به اجابت دعا، آگاهی به اسم اعظم، و اسماء روحانیان از جن و انس اشاره کرده است. او مرتبه‌ای تحت عنوان عین‌الیقین برای عارف مطرح می‌کند که همان فنای عارف در معروف است که از آن به تکوین هم تعبیر شده است. در این مرحله، اراده عارف به طور کامل در اراده حق تعالی فانی شده است و در این مرحله است که اگر عارف کلمه‌ای را به زبان بیاورد بی‌درنگ امر الهی «کن» محقق خواهد شد. این مرتبه همان است که قبل از وی حلاج از آن سخن گفته که مؤمن صادق به مرتبه‌ای خواهد رسید که بسم الله او به منزله «کن» از خدای سبحان خواهد بود. یعنی بسم الله عارف قدرت و اثری به مثابه کن الهی دارد. (فوائج الجمال و فواتح الجلال، ص ۸۲) کسی به مقام ولایت نخواهد رسید مگر اینکه کن الهی در حق او تحقق یابد بنابر آنچه خدای فرموده: «و ما تشاءون الا ان یشاء الله» (تکویر/۲۹) و پیامبر فرموده: «فما یرید الحق شیئا الا یریده العبد و لا یرید العبد الا یریده الحق» (فوائج الجمال و فواتح الجلال، ص ۸۴)

سرانجام در عرفان **محمی الدین عربی** (م. ۶۳۸ ق.) انسان توانایی سیر صعودی و استکمال را دارد. منزلی که انسان در سیر صعودی طی می‌کند از شمارش بیرونند. ۱۹ منزل وجود دارد که امّهات منازل هستند و هر منزلی فرع فراوانی دارد. منزل

المنازل عبارت است از منزلی که جمیع منازل دنیا از آسمان تا زیر زمین را در خود جای داده و از آن به امام مبین تعبیر شده است: «کل شیء احصیناه فی امام مبین» (یس/۱۲) منازل دو گونه‌اند؛

- منازل حسیه: که بالغ بر ۱۱۰ منزل‌اند؛

- منازل معنویه: شامل ۲۴۸ هزار منزل که قبل از امت پیامبر (ص) هیچ امتی نتوانسته به آن منازل برسد و آن‌ها در چهار مقام علمی قابلیت احصا دارند:

۱. علم لدنی: الهیات و هر آنچه منجر به تحصیل الهیات باشد متعلق علم لدنی است.

۲. علم النور: سلطنت الهی قبل از وجود آدم (ع) در ملاً اعلی ظاهر شد.

۳. علم الجمع و التفرقه: دریای ژرفی است که لوح محفوظ جزئی از آن است. عقل اول از آن مستفید می‌شود و همه ملاً اعلی از آن استمداد می‌طلبند. تنها اولیای امت رسول الله به آن دسترسی دارند. تجلیات الهی در سینه اولیاء بیش از ۶۰ هزار است که برای کسانی مانند بایزید همه این انواع حاصل شده است.

۴. علم الکتابه الالهیه

در هر عصری یک قطب و چهار اوتاد وجود دارد. قطب گاهی خلافت ظاهری و باطنی را جمع می‌کند مانند ابی‌بکر و عمر و گاهی تنها صاحب ولایت باطنی است مانند بایزید بسطامی (الفتوحات المکیه: ۴۰/۲ - ۴۱)

تحقق اسم الهی با اتصاف ذات به صفتی از صفات است و الفاظی که بر اسم دلالت دارند اسم اسم‌اند. برای مثال، اسم‌های حی و عالم به ذاتی گفته می‌شود که به صفت حیات و علم موصوف باشد. (همان، ص ۳۰۲) به عبارت دیگر ذات به اعتبار تجلی‌اش اسم نامیده می‌شود. سیر صعودی انسان در حقیقت، میزان ارتباط وی با اسم‌های الهی است. هر عاملی اگر عارف باشد، به اسمی از اسم‌های الهی که سبب حرکتش است آگاهی دارد. (همان، ص ۵۴) بهره انسان‌ها از اسماء متفاوت است.

اولیای محدثین از نظر کردن به خدا بهره‌ای دارند که دیگران ندارند. آنان از مشاهده خدا حظّی مانند کلام با خدا دارند و در مشهد واحد تنوع تجلی برایشان حاصل می‌شود. بهره‌سایر اولیاء از اسم‌های الهی متفاوت است برخی از نظر به خدا لذت عقلیه می‌برند و برخی لذت نفسیه، و برخی لذت حسیه، برخی لذت خیالیه، برخی لذت مکیّفه و برخی لذت غیر مکیّفه. (همان، ص ۸۵)؛ بنابراین، انسان در جهت دستیابی به کمال وجودی حرکت می‌کند و حرکت او سیر در اسمای الهی است؛ همین امر سبب می‌شود انسان جایگاه ویژه‌ای نسبت به سایر مخلوق‌ها داشته باشد.

جایگاه ویژه انسان در منظومه فکری ابن‌عربی بسیار حائز اهمیت است. در اندیشه وی خلق انسان مطابق صورت خداست؛ زیرا انسان متخلق به جمیع اسمای الهی است. (همان، ص ۲۱۶/۱) در برابر کل عالم که عالم اکبر است انسان عالم اصغر است «و العالم الاصغر یعنی الانسان روح العالم و علته و سببه». (همان، ص ۱۱۸) همه موجودات مخلوقند، اما انسان هم خلق است و هم حق «فکل ما سوی الانسان خلق الا الانسان فانه خلق و حق». (همان، ص ۳۹۶/۲) به عبارت دیگر، انسان به اعتبار ربوبیتش و اتصاف به اوصاف الهی، نسبت به عالم هستی حق است و به اعتبار عبودیتش خلق است. هر آنچه در عالم اکوان وجود دارد مُسَخَّر اوست و به تنهایی برابر با مجموع عالم و مُضاهی جمیع موجودات است. (همان، ص ۱۵۳/۱، ۳۷۹)، سبب کمال انسان و اوصاف مذکور، تجلی الله در انسان به نحو اعلی و اکمل است او خلیفه الهی و مظهر صفات جمال و جلال یا همان صفات لطیفه و قهریه است. (همان، ص ۲۱۶/۱)

اسم‌های حضرت حق برخی بر برخی دیگر مزیت دارند و به لحاظ وسعت وجودی و قدرت کارکردی برخی قوی‌ترند. از بزرگترین اسم خدا تعبیر به اسم اعظم می‌شود. چنانچه ذکر شد هر اسمی مظهري در عالم دارد. مظهر اسم اعظم، حقیقت محمدی است و ایشان اولین تعیینی است که ذات احدیت با آن تعیین یافته است «انما

کانت حکمته فردیه‌اش، لکن به آنکه اکمل موجود فی هذا النوع الإنسانی، و لهذا بُدئ به الأمر و ختم فكان نبیاً و آدم بین الماء و الطین، ثم کان بنشأته العنصریه خاتم النبیین. (فصوص الحکم، ص ۲۱۴) نه تنها حضرت آدم (ص) بلکه همه انبیاء از مشکات نبی مکرم اخذ نور می‌کنند. (همان، ص ۶۴) انسان کامل به وسیله اسم‌های الهی که خداوند آن‌ها را در وی به ودیعت نهاده، در عالم هستی تصرف کرده، آن را اداره می‌کند. او سبب وجود، مایه شرافت و کمال و واسطه تجلی حق در این عالم است و چون او این عالم را ترک نماید، عالم تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود. (الفتوحات المکیه: ۲ / ۱ و ۲)

انسان، مظهر اسم‌های الهی از جمله اسم ولیّ است، اما تفاوت در مظهریت وجود دارد برخی صاحب ولایت عامه‌اند که همه مؤمنان باشند و برخی که همان اصلان و ارباب سیر و سلوکند صاحب ولایت خاصه‌اند. ولایت خاصه، عبارت است از فنای عبد در حق و قیام و بقا وی با حق. اولیاء الله مظهر اسم ولیّ هستند و چون اسم الهی همواره مظهر لازم دارد، ولایت هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود به خلاف نبوت و رسالت که پایان پذیرند. در این میان خاتم اولیاء [عیسی بن مریم (ع)] مقامی فراتر از سایرین دارد. او از ازل ولایت داشته و به عبارت دیگر همو را سزاست که بگوید «كنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین.» (فصوص الحکم، ص ۶۴)

به نظر می‌رسد در اندیشه عرفانی صاحب ولایت تکوینی نه تنها مظهر اسم ولیّ، بلکه مظهر تمام اسمای الهی است. عمومیت ولایت تکوینی شامل مظهریت بسیاری از اسمای الهی است. به عبارت دیگر هر آنچه که سبب تصرف تکوینی اولیاء الله در عالم هستی می‌شود، از آن تعبیر به ولایت تکوینی می‌شود. برای نمونه، اولیاء مظهر اسم‌هایی نظیر رازق، خالق، محیی، ممیت‌اند؛ بنابراین، آنان تصرف‌هایی از قبیل اعطای رزق به عالم هستی، خلق عالم، حیات عالم و ممات عالم را دارند. آنچه که گفته شد، بالاترین مراتب مظهریت است که حقیقت آن تنها برای رسول الله (ص)

متصور است؛ زیرا او اولین تعین الهی است. مراتب نازله مظهریت شامل اولیاء الله می‌شود. اولیاء الله معرفت خویش را از نبی اخذ کرده، با آئینه نبی به خدا می‌نگرند. ولی الله علاوه بر اخذ معارف به واسطه نبی، صاحب مشاهده مستقیم است. (الفتوحات المکیه، ۳/ ۸۴-۸۵) به عبارت دیگر دو نوع نبوت در اندیشه ابن عربی قابل تصور است؛ ۱. نبوت تشریحی ۲. نبوت انبایی از دومی با عنوان تحدیث نیز می‌توان نام برد که مخصوص اولیاء الله است. اگر حدیثی که اولیاء الله از ملک یا از خود خداوند می‌شنوند مخالف با احادیث منقوله از پیامبر بود در این صورت لازم است که سخن آنان را بپذیریم، زیرا آنان از منبع اصلی حدیث را اخذ کرده‌اند. (همان، ص ۷۸-۸۰)

بنابر مطالب مذکور آنچه که می‌توان در اندیشه ابن عربی با عنوان ولایت تکوینی نام برد، مظهریت اسمای الهی است و به تبع آن تصرف تکوینی در عالم را شامل می‌شود. پیامبر(ص) به عنوان اولین تعین ذات الهی صاحب اصلی ولایت تکوینی است. در حقیقت هر آنچه به ما سوی الله می‌رسد به واسطه و از جانب نبی مکرم است. اولیای الهی نیز در سیر صعودی از اسمای الهی بهره می‌برند و با طی منازل و مراحل به سوی انسان کامل شدن حرکت می‌کنند. آنان در سیر صعودی توانایی رسیدن به ولایت تکوینی را دارند.

نتیجه‌گیری

به سبب این که تعبیر ولایت تکوینی در قرون نخستین استعمال نشده و ترکیبی نوظهور است. برای ریشه‌یابی معنای ولایت تکوینی در نزد عالمان قرون نخستین لازم است معنای آن در ذیل واژه ولایت و اوصاف اولیای الهی به عنوان صاحبان ولایت جست‌وجو شود. نخستین اثر بر جای مانده از آثار عالمان نخستین که به صورت مفصل به مسأله ولایت و اوصاف اولیاء و ختم اولیاء پرداخته اثر حکیم ترمذی است. از دو اثر مهم وی یعنی کتاب ختم‌الاولیاء و کتاب بُدوَالشأن نمایان است که ترمذی خودش را صاحب ولایت و چه بسا خاتم اولیای الهی می‌دانسته

است. وی سلوکش را از ریاضت نفس شروع کرده و نتیجه ریاضت‌های وی، مکاشفه‌ها و رویاهایی است که او را به مقام‌های معنوی بشارت می‌دهند. ترمذی با بیان رؤیاهای معنوی خویش در صدد حجیت‌بخشی به مسلک ولایش بوده است. انتساب رویاها به خدا، پیامبر، و فرشتگان به روشنی این حجیت‌بخشی را نمایان می‌کنند.

به نظر می‌رسد ترمذی ولایت تکوینی را سلوک سالک در اسمای الهی و بهره بردن سالک از اسمای الهی دانسته است. آنچه در اندیشه ترمذی حائز اهمیت است این‌که او سخنی از تعین اول یا تعین ذات الهی به میان نیاورده است. بیشترین نمود ولایت در اندیشه ترمذی مربوط به سیر صعودی انسان است. به این معنا که سالک در اثر طی مراحل سلوکی که همان سیر در اسمای الهی است از اسمای الهی بهره‌مند می‌شود و در آخرین مرحله سلوک وارد ذات الهی خواهد شد که دیگر قابل شرح و بیان نیست.

پس از حکیم ترمذی، بزرگانی از صوفیه که صاحب آثارند، اندیشه ترمذی را دنبال نکردند. آنان نیز از ولایت و اولیاء سخن گفتند، اما آنچه که از نظر آنان می‌توان با عنوان ولایت تکوینی یاد کرد، تصرف‌های خارق‌العاده اولیاء است. به عبارت دیگر، آنان از مراحل و منازل سیر و سلوکی ترمذی سخنی نگفته‌اند. در نهایت ابن‌عربی پس از چهار قرن با پاسخ‌گویی به سؤال‌های ترمذی و تکمیل سخنان وی بابتی نو در عرفان اسلامی گشود. او با وارد کردن برخی از مبانی فلسفه مشاء مانند صادر اول، اولین تعین حق تعالی را همان حقیقت محمدی معرفی کرد و چون قائل به وحدت شخصیه وجود است و ممکنات را ظهور و تجلی حق تعالی می‌داند، معنای ولایت تکوینی از نظر وی با آنچه ترمذی می‌گفت تفاوت کرده است. در اندیشه وی حقیقت محمدی ولایت تام نسبت به ماسوی الله دارد و وجود ماسوی الله از وجود آن حقیقت سرچشمه گرفته و بسط پیدا کرده است.

در مجموع می‌توان ادعا کرد حجیت ادعاهای ترمذی بر مبنای تجربه‌های شخصی وی از امور معنوی، سیر و سلوک معنوی و استشهاد وی به آیات و روایات در مسأله ولایت بوده است. صوفیان پس از وی در امکان تصرف‌های خارق‌العاده برای اولیاء الهی اتفاق نظر دارند، اما مذهب ولایی ترمذی را مسکوت گذاشتند. ابن‌عربی که نقطه عطفی در تمام تاریخ صوفیه محسوب می‌شود، علاوه بر پذیرش آرای ترمذی در موضوع ولایت، فراتر رفته و با استفاده از مبانی فلسفی، اولین تعیین الهی را در هستی‌شناسی عرفانی مطرح کرد. او از منازل حسیه و معنویه‌ای که انسان در مسیر کمال طی می‌کند سخن گفته است. وی انسان را تجلی حق تعالی و مظهر اسمای الهی دانسته است. حقیقت محمدیه اولین تعیین الهی است و شرایع را از آدم تا خاتم، شریعت محمدی و مظهر حقیقت محمدیه می‌داند. از نظر وی، انسان کامل آگاه به اسمای الهی، نسبت به ماسوی الله حق است و نسبت به خدا خلق است.

منابع

- امام شناسی؛ آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی، چاپ سوم، نشر علامه طباطبایی، مشهد ۱۴۲۶.
- ترجمه رساله قشیریه؛ بدیع الزمان فروزان‌فر، تصحیحات و استدراک، بنگاه ترجمه، تهران ۱۳۴۵.
- التّعرف لمذهب أهل التصوف؛ محمد کلاباذی، به کوشش محمد جواد شریعت، اساطیر، تهران ۱۳۷۱.
- التفسیر؛ السّلمی، چاپ الأولى، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۱.
- ختم الاولیاء، حکیم ترمذی، ابی عبدالله محمدبن علی بن الحسن، تألیف: تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، المطبعة الکاتولیکیه، بیروت (بی‌تا).
- طبقات الصوفیه؛ السّلمی، چاپ الثانیه، مکتبه خانجی بالقاهره، مصر / مکتبه الهلال / المکتبه العربیة بالکویت، بیروت ۱۳۸۹.
- الفتوحات المکیه؛ ابن‌عربی، دار احیاء التراث العربی، لبنان (بی‌تا).
- فصوص‌الحکم؛ ابن‌عربی، دارالکتب العربی، لبنان (بی‌تا).

- فوائج الجمال و فواتح الجلال؛ نجم‌الدین کبری، به اهتمام: حسین حیدرخانی مشتاقعلی، مروی، تهران ۱۳۶۸.
- قوت القلوب فی معاملۀ المحبوب و وصف طریق المرید إلى مقام التوحید؛ محمد بن ابی الحسن علی بن عباس المکی، دار الصادر، بیروت (بی تا).
- کشف المحجوب؛ هجویری، به کوشش: فریدون آسیایی عشقی زنجانی، بی جا (بی تا).
- اللمع؛ ابونصر (عبدالله بن علی) السراج الطوسی، تحقیق: عبدالحلیم محمود، طه عبدالباقی سرور، مکتبه الثقافه الدینیه، قاهره.
- مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه؛ امام خمینی، مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲.
- المظاهر الالهیه فی الولایه التکوینیه؛ فاضل صفار، مؤسسه الفكر الاسلامی، لبنان ۱۴۲۴.
- معجم المؤلفین؛ عمر کحاله، بیروت: دار إحياء التراث العربی، لبنان (بی تا).
- المعراج؛ ابی القاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری، دار المکتبۀ بیبلیون، لبنان ۱۴۳۰.
- (مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی)؛ برند راتکه / جان اوکین، ترجمه: مجدالدین کیوانی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۹.
- میزان الاعتدال؛ ابی عبدالله محمدبن علی بن الحسن حکیم ترمذی، بیروت: دار المعرفه للطباعه و النشر، لبنان (بی تا).
- ولاء و اولیاء: السلطه و المتصوفه فی اسلام العصر الوسیط؛ محمد حلمی عبدالوهاب، مقدمه: رضوان السید، المکتبه العربیه للابحاث والنش، لبنان ۱۴۳۰.